تاریخ دریافت : ۱۳۹۶/۰۱/۱۱
تاریخ پذیرش : ۱۳۹۶/۰۳/۱۴

طبیعت انسانی در نگاه عرفانی
باغ در منظر حافظ

مهدی شیبانی
گروه معماری منظر، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی.
m-sheybani@sbu.ac.ir

رضا کسروی
گروه معماری منظر، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران.
kasravi58@gmail.com

چکیـده | بـرای تبییـن جایـگاه بـاغ در منظـر حافـظ و بیـانِ این مسـئله که نسـبت و ارتبـاط هنـر بـاغ و شـعر از حیـث آفرینـش هنـری باهـم چیسـت کـه مفهـوم بـاغ بـه نحـوی پربسـامد در شـعر حافـظ حضـور می‌یابـد، بایـد سـاحت ادراکـی ایـن دو مـورد مداقـه قـرار گیـرد. مقایسـه ایـن دو هنـر بـر اسـاس مؤلفه‌هـای بصـری، شـکلی صرف یـا وجـوه تعقلـی صـرف امکان‌پذیـر نیسـت و در ایـن زمینـه تعلـق ایـن دو هنر بـه دو سـاحت ادراکـی مختلـف هنرهـای تجسـمی و غیـر تجسـمی و سلسـلهِ تحـولات نگاه درونـی و انفسـی بـه طبیعـت را در جریـان شـعر فارسـی بایـد موردتوجـه قـرار گیـرد. هـدف ایـن مقالـه کشـف چگونگـی ایـن رابطـه درونـی اسـت و می‌خواهـد نشـان دهد اسـتفاده فـراوان از واژگان مرتبـط بـا بـاغ در شـعر حافـظ را بایـد محصـول قرابـت نحوه آفرینـش هنـری در رابطـه بـا تبییـن حکمـت آفرینـش در نـگاه او دانسـت. قرابتـی که نـه از هم‌نشـینی بـاغ سـاز و شـاعر در عالـم بیـرون کـه از ارتباطـی درونـی و انفسـی حاصـل می‌شـود. طبیعـت در شـعر حافـظ به‌طورکلـی و بـاغ به‌طـور خـاص، توصیـف عینیـات نیسـت و بـرای شـناخت آن بایـد جهان‌بینـی شـاعر را مـورد مداقـه قـرار داد. بـرای شـناخت جهان‌بینـی عـارف، شـناخت سـیر تحـول نـگاه بـه طبیعـت در نـزد عارفـان و تبـدل مفهـوم زهـد در تاریـخ تصـوف ضـرورت می‌یابـد. در چنیـن بینشـی اسـت کـه بهشـت زمینـی می‌شـود و زمیـن بهشـتی. از طرفـی بنیـان فکـری هنرمند هـر دو وجـه فاعلـی و مفعولـی طبیعـت را می‌شناسـد. وجـه فاعلـی آن‌کـه آفرینـش هنـری در قالـب شـعر، بـاغ و ... از آن سرچشـمه می‌گیـرد و هنـر را بااخـلاق مربـوط می‌کنـد. قلمـرو هنـر آنجـا آغـاز می‌شـود کـه طبیعـت و اخـلاق درهم‌آمیختـه و باهـم یگانـه شـوند. طبیعتـی کـه چنـان بـه اخـلاق خـود درآمیختـه کـه وجـودش را نمی‌تـوان بـی آن تصـور کـرد، هنـر نیـز همیـن احسـاس لـذت وجـود دارد. طبیعتـی کـه در هنـر، اخـلاق خـود را یافتـه اسـت و از منطـق درونـی خویـش پیـروی می‌کنـد. در ایـن کشـاکش، همچنـان کـه طبیعـت درون آرایـش می‌یابـد و زبـان، طبع شـاعرانه پیـدا می‌کنـد، طبیعـت سـرکش بیـرون نیـز بـه دسـت انسـان از نـو آرایشـی می‌یابـد و نیروهـای وحشـی از آن رانـده می‌شـود و طبیعتـی می‌شـود آرایـش یافتـه بـه دسـت انسـان و بـرای انسـان، یعنـی- یـک بـاغ، یـک طبیعت انسـانی.

واژگان کلیدی | حافظ، زیبایی‌شناسی، باغ، منظر، جانِ آگاه، تصوف.

بیان مسئله

فرهنگ ایران، زنجیره‌ای به‌هم‌پیوسته است لذا برای شناخت و راه بردن به عمق محصولات آن درگذر زمان، مقایسه و پیدا کردن ریشه‌ها و وجوه مشترک هنرهای گوناگون یاری کننده پژوهشگران در شناخت بهتر هرکدام از این هنرها خواهد بود. چه‌بسا جنبه‌های ناشـــناخته یک هنر با پیگیری آبشخورهای فرهنگی مشـــترک در هنرهای دیگر آشـــکار شـــود. شعر، از مهم‌ترین میراث فرهنگی اســـت که به روایت هستی‌شناسی بنیادی مردم ایران می‌پردازد (مجتبایی، ۱۳۹۳).

رد پای باغ را در بسیاری از هنرها می‌توان دید. پیوند گسترده باغ ایرانی باهنر فرش، مینیاتور، معماری، نگارگری و شعر قابل ملاحظه اســـت. تصویری که از بهشت در باغ ایرانی می‌بینیم در شعر شـــاعران نیز وجود دارد. بسامد بالای واژه باغ و دیگر واژگان مرتبط مانند چمن، بوستان، گلستان و گلزار و غیره در دیوان حافظ نشـــان از جایگاه مفهوم طبیعت و باغ در ذهن و زبان او دارد؛ اما چگونه می‌توان رابطه بین باغ و هنر شعر او را توضیح داد؟ آیا ارتباط بین هنر شعر و باغ را می‌توان از جنس رابطه هنر فرش و باغ دانســـت؟ و چنانکه تاکنون از تقسیمات چهارتایی یا دوتایی در فرش و باغ گفته‌شده به دنبال شباهتی ازاین‌دســـت در شعر و باغ بود؟ یا اگر صحبت از ارتباط شعر و باغ به میان می‌آید کافیست از تقسیمات چهارتایی باغ ایرانی و نســـبت شکلی آن با قالب رباعی یا چهارپاره سخن گفت؟ یا باید ســـاحت دیگری از تأثیر و تأثر بین شعر و باغ را جستجو کرد؟ باغ ایرانی ازجمله هنرهایی اســـت که به بیان امروزین با قواعد هنرهای تجسمی سروکار دارد لذا به دلیل بهره‌گیری از ماده در خلق، امکان ارتباط مستقیم با بیننده دارد و بر اساس مواجهه و تأثیر بر حواس انســـان ادراک می‌شود. ازاین‌رو تأثیر و تأثر باغ، بر و از دیگر هنرهای تجســـمی مانند مینیاتور، هنر فرش یا سفالگری با مقایسه مؤلفه‌های بصری امکان‌پذیر است؛ اما هنگامی‌که بنا بر سنجش نسبت باغ و شعر است باید توجه داشـــت که جوهر شعر بر تعقل و ادراک کلیات و کشف روابط میان پدیده‌ها است (منصوری،۱۳۸۳الف). بنابراین ارتباط این دو هنر را باید در ســـاحتی دیگر جســـتجو کرد. ســـاحتی که در آن شاعر و هنرمند باغ ســـاز به هم می‌رسند و مفاهمه‌ای دیگرگونه رقم می‌زنند. سؤال مشخصی که این مقاله در مقام یافتن پاســـخ آن است این است که رابطه بین شاعرِ عارف (در اینجا حافظ) و هنرِ شعر از یک‌سو و هنرِ باغ سازی از دیگر سو چگونه است که مفهوم باغ توانسته به‌انحاءمختلف و به میزان فراوان در شعر عارفانه خودنمایی کند و به نظر می‌رسد تبیین چگونگـــی آفرینش هنری در ارتباط بـــا جهان‌بینی و حکمت آفرینش، می‌تواند راه گشـــای شناخت جایگاه باغ هنر در نگاه شـــاعران عارفی همچون حافظ باشـــد. نکته‌ای که لازم است اینجا درباره آن توضیح داده شـــود این است که منظور از باغ یـــا باغ ایرانی در این مقاله، باغ رســـمی که در مطالعات منظر عموماً باغی است که با ویژگی‌های شکلی همچون محصوریت، نظم و نقطه عطف و ...شـــناخته می‌شـــود نیست. در اینجا باغ محصول آفرینش هنری اســـت در نگاه شـــاعر عـــارف ایرانی (حافظ) و بینش او نسبت به هستی.

برای پاسخ به سؤال پژوهش باید به دو سؤال فرعی‌تر پاسخ داد :

۱-نگاه حافظ بـــه طبیعت میراث بـــر تاریخی کدام جریان است؟

۲-نحوه آفرینـــش هنری در ذهن و زبـــان حافظ چه قرابتی بـــا آفرینش بـــاغ به‌مثابه ترکیبـــی مـــوزون از آب و گیاه در هستی‌شناسی او دارد؟

جدول ۱ : گونه‌شناسی پیشینه پژوهش. مأخذ : نگارنده، ۱۳۹۶.

گونه شناسی مقالات مرتبط	ویژگی	نوع برخورد
حضور طبیعت در شعر حافظ	حضور طبیعت به معنای عام	ادبی
حضور باغ در شعر حافظ	نگاه خاص به جایگاه واژگان مرتبط با باغ و منظر	شکلی، بیرونی، واژه شناسانه
نگاه هستی شناسانه به طبیعت در شعر حافظ	کنکاش در معانی طبیعت در نسبت با هستی‌شناسی	درونی

پیشینه پژوهش

به‌طورکلی در زمینه ارتباط طبیعت، باغ و شــعر حافظ سه دســته کلی پژوهش قابل‌ذکر اســت. دســته اول که عمدتاً در چارچــوب مطالعات صرفاً ادبی به موضوع پرداخته دامنه وســیعی را دربر می‌گیرد، به موضوع جایگاه طبیعت در شعر و ارتباط طبیعت و شــعر به‌طور عام و بعضاً ارتباط شاعران به‌طــور خاص با طبیعت پرداخته اســت (فــدوی، ۱۳۹۲). دســته دوم مقالات مرتبط در زمینه مقالات تخصصی منظر درباره ارتباط شــعر و باغ به حضــور واژه باغ و دیگر واژگان مرتبط با باغ مانند بوســتان، گلســتان و ... در شــعر حافظ می‌پــردازد با این توجه که این نگاه، نگاه شــکلی و بیرونی به حضور باغ در شــعر حافظ است و درباره چگونگی ارتباط درونی شعر با باغ سخنی به میان نمی‌آورد (غفوری، ۱۳۸۶). دسته سوم به مطالعه خاص ارتباط درونی زیبایی‌شناسی در شــعر حافظ و مفاهیم مرتبط با منظر می‌پردازد و به تبیین نگاه شــاعر به هستی و جستجوی بازتاب آن در شعر اهتمام دارد (منصوری، ۱۳۸۳ب)؛ (جدول ۱). در این میان موضوع این مقاله یعنی پرداختن به هستی‌شناســی حافظ و تبیین ارتباط درونی بین هنر شــعر و باغ کــه توجیه‌کننده دلیل اســتقبال حافظ از این پدیده انسان‌ساز است به گروه سوم نزدیک‌تر می‌نماید.

روش پژوهش

این مقاله تلاش دارد نحوه آفرینش هنری شــعر در ارتباط بــا جهان‌بینی و حکمت آفرینش در نگاه عارف را به شــیوه تطبیقی با باغ بررســی کــرده و به‌این‌ترتیــب علت اقبال حافظ به باغ را توضیح دهد. در پاســخ به دو ســؤال اصلی پژوهش، ســیر تحول نــگاه به طبیعــت در تاریخ ادبیات و تصوف بررسی‌شــده و ســپس نظریه داریوش آشــوری در نحــوه آفرینش هنری ارائه می‌شــود. به‌طورکلی بنای بحث بر یافته‌های دو کتاب آشــوری الف) عرفان و رندی در شعر حافظ ب) شعر و اندیشه قرار دارد.

سیر تحول نگاه به طبیعت در شعر فارسی

دو نگاه به طبیعت در شعر فارسی

با اینکه طبیعت همیشــه از عناصر اولیه شــعر در هر زمان و مکانی است و هیچ‌گاه شــعر را از طبیعت به معنی وسیع کلمــه نمی‌توان تفکیــک کرد، اما دو دیــدگاه متفاوت در قبــال طبیعت در بین شــاعران ایرانی قابل تمییز اســت. نوع اول، شــعر طبیعت‌گرای قرون اولیه پس از اســلام در سبک خراسانی است. شعر فارســی در سبک خراسانی‌اش شــعر طبیعت خوانده می‌شــود. شاعران ســبک خراسانی پیش و بیــش از دیگران به توصیف طبیعــت و مظاهر آن پرداخته‌اند. این شــعر، برونگراســت و آفاقی و دقایق امور عینی را وصف می‌کند اما با دنیای درون و عواطف و مسائل روحی ســروکار ندارد (شمیســا،۱۳۹۳). برای مثال در این شیوه، منوچهری دامغانی را داریم که غرق تماشا و توصیف عاشــقانه زیبایی‌های طبیعت است و هر چیز را چنان حاضر و بی‌واســطه می‌بیند که مجالی برای تفسیرها و تعبیرهای گوناگون نمی‌گذارد. شــاعر در برابر پدیده طبیعی می‌ایستد و مانند گزارشــگری آنچه را که می‌بیند وصف می‌کند. این وصف‌ها گاهی بسیار دقیق است و حاکی از دقت نظر شاعر، ولی به‌هرحال وصف است و از حد وصف تجاوز نمی‌کند. اما نــوع دیگری از نگاه به طبیعــت نیز وجود دارد که برخلاف

جدول ۲: مشخصات دو گونه شعر طبیعت‌گرا. مأخذ : نگارنده،۱۳۹۶.

شعر در نسبت با طبیعت	ویژگی	نوع شعر
طبیعت‌گرای توصیفی	وصف امور عینی و مظاهر طبیعت	آفاقی و برون‌گرا
طبیعت‌گرای تأویلی	تعبیر و تفسیر کردن	درونی و انفسی

شـــیوه خراسانی نگاهی درونی و انفســـی به طبیعت دارد و بر زبان شـــاعرانی همچون مولوی و حافظ و ســـعدی جاری گردیده اســـت. حضور طبیعت و باغ در اشعار شاعران عارف از توصیف فراتر می‌رود و مانند شـــعر شعرای طبیعت‌گرای سبک خراســـانی نســـخه‌برداری از طبیعت و عناصر دنیای بیرون نیســـت (شـــفیعی کدکنی،۳۲:۱۳۷۲) بلکه درونی و انفســـی اســـت. در شـــعر عرفانی عناصر زیبایی‌شناســـی به‌صورت نمادهای اســـطوره‌ای جاودانه درمی‌آید. ما بدون شـــناخت جهان‌بینی شـــاعر قادر به تفسیر دیدگاه او نسبت به طبیعت نیســـتیم. جدول شماره ۲ به مقایسه این دو نوع نگرش به طبیعت می‌پردازد.

سیر تحول نگاه به طبیعت؛ عالم پاک روحانی در مقابل عالم پلید جسمانی

برای آگاهی از جایگاه باغ در نگاه عرفانی باید ســـیر تحول نگاه عارفان به طبیعت و ســـپس جایگاه طبیعتِ انسان‌ساخت را در نظر ایشـــان موردتوجه قرار داد. سیر تحول عرفان و نگاه آن به طبیعت وابستگی فراوانی به تغییر نگرش و تبدیل مفهوم زهد در بین عارفان مسلمان دارد. در بازه‌ای از نفی و خوار داشت زندگانی این‌جهانی تا یکی شدن عالم بالا و پایین در منظر عارف.

از نخســـتین سال‌های پیدایش اسلام، تفسیر زاهدانه مبتنی بر یک نوع برداشـــت خاص از هســـتی نوعی دوگانه انگاری روحانی-جسمانی در پهنه سرزمین‌های اسلامی پدید آورد کـــه بعدها متأثر از زهد مســـیحی وجـــه پررنگ‌تری نیز به خود گرفت (غنی، ۷۳:۱۳۸۹). در دنیای اســـلامی شاخه‌ای از نگـــرش و رســـم و راه زاهدانه پدید آمد کـــه تصوف نام گرفت و ســـپس در بخـــش ایرانی تمدن اســـلامی نفوذی عظیم یافـــت که دیدگاه‌های آن در رشـــد و شـــکل‌گیری هنرهای گوناگون اثری ژرف نهاد. تصوف اســـلامی ریشـــه در تعالیم قرآن و ســـنت نبوی و زندگی زاهدان صدر اسلام دارد. اهل صفه برجســـته‌ترین جماعت زاهدان بودند که در مســـجد کنار خانه پیامبر با فقر کامل می‌زیستند و کارشان عبادت شـــبانه‌روزی بود و با دریافت اعانه‌های مردم روزگار می‌گذراندند (عدلی، ۱۳۹۱). آنچه ایشـــان را به ترک دنیا و عبادت بی‌پایان می‌کشـــید آیاتـــی از قرآن بود[1] که دنیا و زندگانـــی این جهانی را خوار می‌شـــمرد و مؤمنان را پرهیز مـــی‌داد که متاع دون دنیا را به زندگانی جاوید بهشـــت در جوار خدا نفروشند.

اســـاس فرهنگ و فلســـفه زهد نفی و طرد و خوارداشـــت طبیعت اســـت، در گســـترده‌ترین معنـــی آن، و رویکرد به زندگانی روح و بزرگداشت آن. تقابل روح در برابر طبیعت و طبیعت در برابر روح و ضدیت بنیادی‌شان را می‌توان اساس نگرش زاهدانه به هستی دانســـت. همه هستی‌شناسی‌های مابعدالطبیعـــی که به وجود دو جهان جســـمانی و روحانی، و تضادی نهادی‌شـــان بـــاور دارند در زندگانـــی اخلاقی و عملی هوادار زاهدند، یعنی ســـرکوب طبیعت درونی، یعنی رانه‌های زیســـتی و خواهش‌هایشان در انسان و خوارداشت طبیعت و گذر بودن آن درکل به نام زندگانی جاوید روح و در ایـــن گیرودار به نبرد با طبیعت به معنای نفی و طرد آن بـــرای آزاد کردن روح از دام آن می‌پردازند. از نگاه فرهنگ زهد، هســـتی یک بخش نورانی دارد که روح از آنِ آن است و یا خود همان روح اســـت و یک پاره سنگین مادی تاریک، که همان عالم جســـمانی اســـت که تن آدمی نیز از همان اســـت یعنی قفسی که مرغ روح در آن گرفتارشده است.

دوگانه روحانی و جســـمانی در عالم هستی دوگانگی وجود انســـان را نیز درمی‌گیرد چراکه هستی با حذف انسان غایت متافیزیکـــی‌اش را ازدســـت‌داده در بی‌معنایـــی مطلق غرق می‌شود. دوپارگی روح و جســـم از نگاه مابعدالطبیعی دینی انسان گرفتار این دوپارگی را دچار ستیزی بی‌پایان می‌کند (آشوری، ۲۷۳:۱۳۹۳). ســـتیز میان خواهش‌های نفسانی و آلایش‌هـــای طبیعی آن از ســـویی و گوهر بی‌آلایش روح یا عقل از ســـویی دیگـــر. از زهد و نگرش و رفتـــار زاهدانه به انسان و طبیعت یعنی ســـتیز با هر آنچه در انسان از جنس خاک و زندگانی زمینی اســـت، هر آنچه هوســـمند و میرا، زاده این دوگانه انگاری است. به دیگر سخن، زهد در حالت پخته نظری آن ازخودبیگانگی روح و دورماندگی آن از اصل خویش یعنی عالم روحانی یا عقلانی است و سرگشته شدن آن در عالم ماده که با آن هیچ نســـبت و پیوند ذاتی ندارد.

نگاه یگانه انگار: در هم تنیدگی عالم روحانی و عالم جسمانی

«صوفیـــان، خوف بی‌نهایت از خدا و شـــیوه زندگی زاهدانه

برای گریز از عذاب دوزخ و راه یافتن به بهشت و نعمت‌های آن را از خــلال آیات قرآن آموختــه بودند اما با خواندن و بازخواندن قرآن رفته رفته چیزهای تازه‌تری از آن کشــف کردنــد و آن مهر و محبــت و رحمت خداوند نســبت به انســان بود. ایشان از این راه نســبت و رابطه تازه‌ای میان خدا و انسان کشــف کردند. ســیر تکاملی نگرش صوفیانه ابتدایی به عرفان، با گذار از خوف از خدا به عشق خدا و از تمنای بهشــت و لذت‌های جاودانه آن به وصال یار و دیدار دوست آغاز می‌شــود. از هنگامی‌که خداوند از صورت یک علت‌العلل عبوس بیرون می‌رود و به صمیمیت یک دوســت و به لطافت یک معشــوق با آدمی سخن می‌گوید این انس وحشــت زندگی در دنیا را از بین می‌برد و آدمی نیکوترین نحوه معیشــت را در این عالم پیش می‌گیرد.» (آشــوری، ۲۷۳:۱۳۹۳).

و این چیســت جز همان ســخن که پیامبــر (ص) فرمود : شــب‌ها را نزد خدا به روز مــی‌آوردم و او به من می‌خوراند و می‌نوشاند. آن ســخنی که خداوند فرمود: «و نحن اقرب الیــه من حبل الورید» مگر برای آن نبود که بندگان حضور نزدیک او را حس کنند و از ســخن گفتن دوستانه و پاسخ شنیدن صمیمانه از او برخوردار شوند؟ (سروش، ۱۳۷۵)

در این تفســیر جدیــد از آیات قرآن، نگــرش صوفیانه با بریــدن از خوف و دیــدگاه زاهدانه، این بار به شــاعرانگی رو می‌کنــد و به زبان شــاعرانه به ســتایش و نیایش خدا در مقام معشــوق می‌پردازد. در این ســیر و سلوک هرچه صوفی از ریاضت‌کشــی‌های ســخت برای سرکوب حس و عواطف بیشــتر دست برمی‌دارد شــاعرانگی در وی بیشتر رشــد می‌کنــد و عواطف بیشــتر از بند عقلــی که زهد را تجویز می‌کند آزاد می‌شود. آزادی عواطف آن‌ها را به‌سوی رابطه بی‌واســطه با طبیعت می‌کشاند و از متافیزیک تضاد روح و طبیعــت دور می‌کند. زیرا ازاین‌پس طبیعت خود را همچون جلوه‌گاه زیبایی یار و آیینه جمال دوســت پدیدار می‌کند (آشوری،۱۳۹۳:۲۷۷). به‌این‌ترتیب دیدگاه دوگانه انگارانــه در دگرگونــی گفتمــان صوفیانه و گــذار از زهد نخســتین به عرفان عاشــقانه و یگانه انگار وحدت وجودی می‌رســد. در جهان‌بینی زاهدانه است که طبیعت و ماورای آن، حس و عقل، هنر و علم، خیر و شــر و سرانجام عین و ذهن رویارو و متضاد و جاودانه جدا از یکدیگر می‌ایســتند. اما در بینش دیگرگون شــده بهشت عارف زمینی می‌شود و زمین بهشــتی و آســمان و زمین در هــم می‌آمیزد. در این بیت حافظ ســاده اندیشــانه ترین صورت‌های بهشت که باغ کامرانی‌های حســی اســت تا جهانی که غایت مرد حکیم می‌باید بریدن از این جهان حســی برای پیوستن به آن عالم باشــد و تجربه بهشــت و آنچه بهشتی است را به تجربه زندگــی و زمین و آنچه زمینی اســت می‌پیوندد: ز میوه‌های بهشــتی چه ذوق دریابد هر آنکه ســیب زنخدان شــاهدی نگزید! یعنــی جهانِ روحانــی و معنوی و جهان زمینی و مادی را به هم باز می‌بندد (آشــوری،۱۳۹۲:۳۱). اینجاســت که با این دگرگونی دیدگاه از خوف به عشــق، رنــج و ریاضت زاهدانه در تمنای بازگشــت به بهشــت و برخــورداری از نعمت‌های بی‌کران آن یا تمنای بازگشــت به وضع بی‌گناهی فرشــته وار یا حیوانی نخســتین، هوای نفسانی حقیری شمرده می‌شود. در برابر آن، عارف زیبایی پرســت صاحب ذوقی که در مقام عاشــق محبوب ازلی بار امانت هستی را بر دوش گرفته، خود را در جایگاهی چنان بلند نســبت به «دوعالم» می‌بیند که هر دو در چشــم او خــوار می‌نماید (همان، ۸۲). خــدا نیز آن‌چنان‌که بر زاهد پدیدار می‌شــود یعنی جبار و منتقم، خدایی که در وصف جلالی‌اش خودنمایــی می‌کند و باید از او و آتش دوزخش ترســان بود برای عــارف در مرتبه کمال خدایی نیســت. عــارف هنگامی خدا را در کمال خدایی می‌داند که بر او در کمال زیبایی و در صفات جمالی‌اش آشــکار شود.

نهایت این زیروزبر شــدن چشــم اندازه دوگانه انگار عالم روحانی و جسمانی، برداشــت اخلاقی از هستی که خیر و شــر را در تضاد مطلق قرار می‌دهــد و دو عالم را نمودگاه آن دو می‌داند جای خود را به برداشــت زیبایی شناسانه‌ای می‌دهد که در آن خیر شــر درهم‌آمیخته اســت. «جهان مکانیکی خیر و شــر جای خــود را به جهانی زنده و پویا و زیبا در پرتو جانِ جهان می‌دهد.» (آشــوری،۱۳۹۳:۳۲۸). به‌این‌ترتیــب زیبایی‌هــای طبیعت همچون نمــود زیبایی ازلی به چشــم شاعر عارف می‌آید و نه‌تنها از آن نمی‌گریزد بلکــه در آن جهانی از رنگ و بو می‌بیند که تنیده شــدن خود با آن جهان پر از رنگ و بو را در همســویی با حکمت

آفرینش تبیین می‌کند.

مبانی نظری آفرینش هنری

نحوه آفرینش هنر؛ هم‌نهادی (سنتز) اخلاق و طبیعت

طبیعت واژه‌ای عربی است که جزء اصلی آن «طبیع» بر وزن فعیل است و این وزن در زبان عربی معنای فاعل و مفعول هر دو را در بردارد. طبیعت هم به معنای سازنده و هم به معنای ساخته‌شده است و این دو معنا در کنار یکدیگر بنیان فکری هنرمند را شکل می‌دهد زیرا در صورت مفعولی طبیعت است که جهان ملک خداوند است و وجه فاعلی آن به معنای امکان تولید است و به‌این‌ترتیب هنرمند قادر می‌شود به تولید اثر خود مبادرت ورزد و این‌چنین هنر در رابطه بااخلاق قرار می‌گیرد (دینانی، ۱۳۸۴). اخلاق با قرار گرفتن بر فراز آن تبدیل به آگاهی و وجدان می‌شود و خود را همچون احکام شایست و ناشایست از بیرون به زندگی سفارش می‌کند و به زندگی انسانی نظم می‌دهد. اما با دوباره خزیدن در درونِ زندگی و عجین و یکی شدن با آن بدان گرایش پیدا می‌کند که دوباره چیزی طبیعی شود؛ یعنی چیزی به خود و خودجوش که ذره‌ای اجبار در آن حس نشود. هنگامی‌که اخلاق و طبیعت این‌گونه با هم یکی شوند، یعنی جبر و محدودیت و نظم از یک‌سو و جوشش و بالش بی بند-و-بار از سوی دیگر، آنجاست که اختیار و آزادی پدید می‌آید. یعنی جوشش وبالشی که از درون بی‌هیچ احساس اجبار، پیرو نظم و قانون و اخلاق خویش است. آنجا که نظمِ اخلاقی بی‌هیچ احساس رنج پیروی شود، یعنی طبیعت و اخلاق آن‌چنان جوش‌خورده باشند که سرپیچی از قانون اخلاقی سبب احساس رنج (ناراحتی وجدان) شود، قلمرو آزادی پدیدار شده است؛ قلمروی که در آن طبیعت به خواست خویش و بااحساس لذت از قانون اخلاقی پیروی می‌کند. قلمرو هنر آنجا آغاز می‌شود که طبیعت و اخلاق درهم‌آمیخته و با هم یگانه شوند. طبیعتی که به اخلاقِ خود چنان درآمیخته باشد که وجودش را بدون آن نمی‌توان تصور کرد و از همه قیدوبند نظمی که اخلاق بر او می‌گذارد، لذت می‌برد. در هنر نیز همین احساس لذت وجود دارد. «طبیعتی که در هنر، اخلاق خود را یافته است و از منطق درونی خویش پیروی می‌کند اختیار و گزینشی دارد ورای هر منطق بیرونی و مطلق ماورایی. زیرا چنان منطقی مکانیکی است و می‌خواهد یکسان بر همه‌چیز فرمانروایی کند» (آشوری، ۲۷:۱۳۹۲). در موسیقی صوت از نظم درونی و هماهنگی‌ها و موزونی خود لذت می‌برد و در شعر، زبان و واژه‌ها و در باغ، شاهد مجموعه‌ای موزون از آب و گیاه و معماری هستیم. اما این بند و زنجیری نیست که از بیرون آن محدود و به سامان و نظم‌پذیر کرده است، بلکه از درون با آن یگانه و هماهنگ است. نظم اینجا درونی است.

جان خودآگاه؛ خاستگاه زیبایی‌شناسی

هنگامی‌که اخلاق در جان آدمی نشست و بخشی از طبیعت بشری شد، یعنی طبع انسانی پدید آمد، از همسازی اخلاق و طبیعت در وجود انسان سنتزی به وجود می‌آید که جانِ خودآگاه است. از درون این جان خودآگاه فردِ انسانی است که مرتبه عالی‌تری از فرهنگ می‌روید. فرهنگ جماعت انسانی در مرحله‌های نخستین هنوز خام و جمعی و فولکلوریک است و حس زیبایی‌شناسی نیز در آن خام و ابتدایی است. در جان خودآگاه انسان فرهیخته است که حس عالی زیبایی‌شناسی می‌روید و انسان در مقام هنرمند پا به میدان جهان می‌گذارد. رویش مرتبه والای زیبایی‌شناسی در انسان سبب رشد بینش استتیک در او می‌شود. بینش استتیک از درون حس ارگانیک هستی می‌روید. با این بینش جهان همچون تمامیتی زنده و روینده و بالنده حس و دریافت می‌شود که نمودگاه زیبایی است یعنی میدان نمود تناسب‌ها و هماهنگی‌هایی که از راه رنگ‌ها و آواها و بوها و مزه‌های لذت‌بخش صحنه طبیعت و زندگی انسانی را می‌آراید و زمین را به زادگاه و خانه او بدل می‌کند (آشوری، ۲۷:۱۳۹۲). چنانکه پیشتر نیز اشاره شد به‌این‌ترتیب زیبایی‌های طبیعت به چشم هنرمند که می‌تواند شاعر عارف یا هنرمند باغ ساز باشد می‌آید و هنرمند نه‌تنها از آن نمی‌گریزد بلکه در آن جهانی از رنگ و بو می‌بیند که آمیختن با آن را همسو و همساز با آهنگ آفرینش تبیین می‌کند.

باغ؛ تجربه شاعرانه

زیباترین ترکیب مادی آب و گیاه در هنر باغ ســازی ایرانی نمایان می‌شــود. هنر باغ ســازی ایرانی دارای ســنت‌های ارزشــمند و قدرتی معنوی است (Hobhouse,2004:31) که در آن، عناصر آب و گیاه با ســه جنبه مفهومی، کارکردی و زیباشــناختی حضور می‌یابند؛ علاوه بر این هر عنصری که در بــاغ ایرانی قرار می‌گرفت، اعم از آب و درختان و گل‌ها، کارکردی ویژه داشــت و برای هدفی مشخص تعبیه‌شده بود و همچنین سعی می‌شــد تا طراحی به‌گونه‌ای صورت گیرد کــه اجزا تا حد امکان زیبا بوده و اجزای باغ به‌گونه‌ای تغییر می‌یافت که رعایت زیباشناســی آن‌ها در نظر گرفته شود.

تجربه شــاعرانه و بینش شاعرانه تنها در شعر نیست که خود را پدیــدار می‌کند، آن را در جاهــای دیگر نیز می‌توان یافت. ازجمله در یک قطعه موســیقی یا در یک تابلوی نقاشی یا در حس و حالی که هرکســی در برابر یک منظره زیبای طبیعت دارد. رویــدادی که بســیاری آن را می‌بینند اما یک کس آن را آن‌چنــان می‌بینید و بازمی‌گوید که دیگــران نمی‌بینند و نمی‌گوینــد؛ و چنین کســی را دارای طبع یا حس شــاعرانه می‌دانیم (آشوری، ۴۴:۱۳۹۲). حافظ عناصر زیبایی را از عالم طبیعت انتخاب می‌کند و زیبایی عالم ملکوت را به مدد تمثیل، در قالب این عناصر، جلوه‌گر می‌ســازد (مطهری، ۹۳:۱۳۹۰). در باغ، هنرمند باغ ســاز به انتخاب عناصری از طبیعت دست می‌یازد و به مدد نظم خاص بین اجزا، هندســه را در خدمت ســاخت محیط می‌گیرد. به همان ترتیبی که زبان از راه طبع شــاعرانه نظم و آرایش می‌یابد و دارای ساحتی ویژه در میان لایه‌های گوناگون کاربرد زبان می‌شود باغ ایرانی نیز با نظمی هندســی حضور گیاهان در باغ را سامان بخشیده و از آب نیز منظومه‌ای پدید می‌آورد. ابزار هنرمندِ باغ ســاز به‌مثابه شاعر، آب، گیاه و معماری است و با این‌ها شعر می‌سراید.

نتیجه‌گیری | چنانکه در مقدمه و پیشینه پژوهش اشاره شد، اگرچه نمی‌توان منکر ارتباط بیرونی بین باغ و شــعر شــد و تحقیقاتی که در این زمینه بدان‌ها اشــاره شــد نیز مؤید این مطلب هســتند اما به دلیل تعلق این دو به دوگونه مختلف از هنر، عمق رابطه را باید در اتفاقات درونی هنرمند جستجو کرد. اتفاقــی که در روند آفرینش هنری شــاعر می‌افتد اولاً جدا از تاریخی که به میراث به او رسیده نیست و ثانیاً تحولات درونی

بحث در خصوص یافته‌ها

آرایش طبیعتِ درون و طبیعــت بیرون؛ باغ به‌مثابه طبیعت انسانی در نگاه عارف

دیدیــم که عارف هنرمند، به طبیعــت - به طبیعت خود و طبیعــت بیرون از خود- میدان جلوه و نمود می‌دهد؛ همان طبیعتــی که چه به نام عالمِ ظلمانی مادی در بیرون یا عالم نفســانیِ حیوانی در درون، زاهد آن همــه در خوار کردنِ آن کوشــیده بود. نیز اشاره شــد که طبیعتی که در مرتبه اســتتیک پدیدار می‌شــود- طبیعت درون و بیرون- اخلاق را در درون خــود دارد و با آن ترکیبی ســاخته اســت که در درون آن اخلاق و طبیعت به صورتی ســازوار همراه‌اند. اخلاق، نیروهایِ ســرکش طبیعی، نیروهای غریزیِ پایه‌ای زندگانی را که در اصل کارکرد زیستی دارند در انسان مهار می‌کند و به آن نظم اجتماعی و فرهنگی می‌دهد و از دیگر ســو طبیعت حیوانی در انسان هم با جذب اخلاق در خود بدان نرمی و شــکوفندگی طبیعی می‌بخشــند. اینجا نقطه پیدایش طبع شــاعرانه اســت؛ طبعی که طبیعتش اخلاقی اســت و اخلاقش طبیعی؛«طبعی که رانه‌های پرخاشجوی طبیعــی را در خود مهــار کرده و بدان‌هــا نرمی و ظرافت بخشــیده و درنتیجه اکنون رخصت دارند با خواســت‌ها و کشــش‌های طبیعی خود در زبان شــعر و هنر نمودار شوند بی‌آنکه به نام اخلاق از وجود خود شــرمنده باشند و به آن نام سرکوب شــوند.» همچنان که زبان از راه طبع شاعرانه آرایشــی نو می‌یابد، طبیعت وحشــی بیرون نیز به دســت انســان از نو آرایشی می‌یابد و نیروهای وحشی پرخاشجو از آن رانده می‌شــود و طبیعتی می‌شود آرایش یافته به دست انســان و برای انسان، یعنی- یک باغ (آشوری، ۱۳۹۳).

او و نگاه انفســی او به دنیا شــاکله شعر او را می‌سازد. به دیگر سخن حضور باغ در صورت شــعر عارفانه پیامد اتفاقی درونی است که از حس زیبایی‌شناســی منتج از جهان‌بینی او ناشی می‌شــود. لذا جستجو در شکل اشعار و تطابق آن با صورت باغ راه کاملی برای نشان دادن ارتباط هنر باغ و شعر نیست.

حضور پربســامد باغ در شــعر کســانی مانند حافظ محصول ســیر تحول طبیعت در نگاه عرفانی اســت که در دامنه‌ای از

خوارداشـــت طبیعت تا اقبال به آن متغیر بوده اســـت. از نگاه شـــاعرِ عارف، همان‌گونه که شـــعر محصول جـــان خودآگاه و حاصل مرتبه‌ای والا از زیبایی‌شناســـی است و لذا مورد اقبال او قـــرار می‌گیرد باغ، نظمی آرایش یافته به دســـت انســـان و محصول جان خودآگاه است. به‌عبارت‌دیگر در نگاه شاعر عارفی همچون حافظ، باغ حاصل تعادل اســـت، تعادلی درونی که از همســـازی طبیعت و اخلاق در قالب جان آگاه همان‌گونه که جایگاه زیبایی‌شناســـی است و در حیطه زبان به شاعرانگی رو می‌کند و زبان را آرایش می‌دهد، طبیعت بیرون را نیز آرایش داده و در قالـــب منظومه‌ای از آب و گیاه، شـــعری دیگرگونه به نام باغ می‌آفریند. در باغ اســـت یا دســـت بالا در صحرایی پیرامون شـــهر، در کنار یک جوی و کشتزار که سایهِ ابری بر سر دارد است که حافظ زیبایی طبیعت را تجربه می‌کند یعنی باز طبیعتی که در اختیار و در قلمرو دست‌کاری انسان است، طبیعتِ انسانی شده. لذا بسامد بالای واژگان مرتبط با باغ در شعر شاعران عارف را باید ناشی از قرابت نحوه آفرینش هنری در رابطه با تبیین حکمت آفرینش در منظر او دانست. قرابت و سازواری که نه از هم‌نشینی باغ ساز و شاعر در عالم بیرون، که از ارتباطی درونی و انفسی ناشی می‌شود.

پی‌نوشـــت

۱- سوره شوری آیه ۲۰ : هر کس حاصل کشت آخرت را بخواهد ما بر تخمی که کاشته می‌افزاییم و هر که تنها حاصل کشت دنیا را بخواهد او را هم از آن نصیب می‌کنیم ولی در آخرت (از نعمت ابدی آن چون نخواســـته) نصیبی نخواهد یافت (الهی قمشه‌ای، ۱۳۶۹).

فهرسـت منابع

- آشوری، داریوش. (۱۳۹۳). *عرفان و رندی در شعر حافظ*. تهران : نشر مرکز.
- آشوری، داریوش. (۱۳۹۲). *شعر و اندیشه*. تهران : نشر مرکز.
- الهی قمشه‌ای، مهدی. (۱۳۶۹). ترجمه قرآن کریم. تهران : انتشارات اسوه.
- ســـروش، عبدالکریم. (۱۳۷۵). *حدیث بندگی و دلبری مقاله دیالوگ انسان و خدا*. تهران : انتشارات موسسه فرهنگی صراط.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۳). *صور خیال در شعر فارسی*. تهران : نشر آگاه.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۹۳). *کلیات سبک‌شناسی*. تهران : نشر میترا.
- غفوری، عطیه. (۱۳۸۶). باغ ایرانی در شـــعر حافظ. *نشـــریه اینترنتی معماری منظر*. قابل دسترســـی در : http://www.manzaronline.com/persian-garden-in-hafez-poems-part-01.html (تاریخ دسترسی : ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۶).
- غنی، قاسم. (۱۳۸۹). *تاریخ تصوف در اسلام: تطورات و تحولات مختلفه آن از صدر اسلام تا عصر حافظ*. تهران : نشر زوار.
- فدوی، طیبه. (۱۳۹۲). تحلیل و بررســـی اهداف حافـــظ از بکارگیری عوامل طبیعی در شعر. *فصلنامه پژوهشی زبان و ادب پارسی* ۵(۱۶) : ۱۳۳-۱۵۴.
- عدلی، محمدرضا . (۱۳۹۱). مطالعهٔ تطبیقی سیر پیدایش طریقه‌های رهبانی در مسیحیت و تصوف در اسلام. *مجله علمی-پژوهشی پژوهش دینی* (۲۵) : ۱۰۹-۱۳۵.
- مجتبایی، فتـــح‌الله . (۱۳۹۳). *میزگرد هویت ایرانی*. تهـــران : دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۹۰). *عرفان حافظ*. تهران : انتشارات صدرا.
- منصوری، ســـید امیـــر. (۱۳۸۳) الف. درآمدی بر شـــناخت معماری منظر. *مجله باغ نظر* ۱(۲) : ۶۹-۷۸.
- منصوری، ســـید امیر. (۱۳۸۳) ب. تماشـــای صحرا (تأملی در زیبایی‌شناسی منظره در *شعر حافظ*). *مجله باغ نظر* ۱(۱) : ۷۱-۸۴.